

سیمای ناصر خسرو پیش از تحول روحی

مریم‌السادات اسعدی*

چکیده

برخی محققان که راجع به ناصر خسرو سخن گفته‌اند، زندگی این بزرگ‌مرد را با توجه به فراز و فرودهایش به دوره‌هایی تقسیم کرده‌اند. در اکثر این تقسیم‌بندی‌ها، دوره‌ی نخست، مربوط به زندگانی این شاعر سترگ پیش از دگرگونی فکری و تحول روحی است که در چهل و دو سالگی حادث شده است. در بیش‌تر آثاری که در شرح احوال ناصر خسرو تألیف شده، در مورد این بخش از دوران حیات شاعر، مطالبی که پیش‌تر بر سر زبان‌هاست چون شغل دیوانی، زندگی درباری، خوش‌گذرانی و باده‌گساری و مطالبی پراکنده که از برخی اشارات شاعر در دیوان و سفرنامه، دریافت می‌شود، ذکر شده و بحث مستوفی و مجزایی در این زمینه صورت نگرفته است. از آن‌جا که این دوره‌ی زمانی، تقریباً نیمی از عمر شاعر را در بر می‌گیرد و به قول آقای دکتر دبیرسیاقی در مقدمه‌ی سفرنامه، درباره‌ی مبدأ اعتقادات ناصر خسرو باید بر اساس رفتار، اعمال، اندیشه‌ها و سخنان بازمانده از دوره‌ی اول و دوم زندگی او سخن گفت. (سفرنامه/۲۶). لذا نگارنده بر آن شد با مطالعه برخی آثار شاعر چون دیوان و سفرنامه که در آن‌ها خود گه‌گاه به وضع گذشته و احوال پیشین خود اشاره و گاه اعتراف می‌کند، با ارائه‌ی شواهدی به ترسیم سیمای این شاعر گران‌سنگ در دوره‌ی نخست حیات بپردازد.

کلیدواژه: ناصر خسرو، شخصیت، تحول روحی، سیما

مقدمه

ناصر خسرو، شاعر نام‌دار قرن پنجم، سخن‌وری است که صداقت و صراحت گفتار در اشعارش موج می‌زند. او نه تنها به صراحت خطاب به دشمنانش لب به سخن می‌گشاید؛ بلکه

* استادیار ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مهریز یزد، عهده‌دار مکاتبات ma2463@yahoo.com

به همین گونه راجع به احوال خود در جوانی و پیش از تحول درونی سخن می‌گوید و از اعتراف به آن‌چه در آن دوران مرتکب شده ابایی ندارد. در سفرنامه نیز از قول پیغمبر (ص) نقل می‌کند: «قولوا الحق و لوعلى انفسکم» (سفرنامه/۲).

در این نوشتار، با بهره‌گیری از آن‌چه ناصر خسرو در آثار خود بدان‌ها اشاره می‌کند و بررسی ابعاد مختلف زندگی او، سعی می‌کنیم تصویر روشنی از چهره و شخصیت ظاهری و باطنی این شاعر در دوره‌ی یاد شده ارائه دهیم. برای نیل به این مقصود، سخن گفتن از موضوعاتی چون موقعیت اجتماعی، وضعیت جسمانی و روحی، مشغولیت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی و ... ضروری می‌نماید. از این رو، تحت عناوین جداگانه درباره هر یک سخن خواهیم گفت.

۱- چهره‌ی ظاهری و وضعیت جسمانی

هنگام سخن گفتن از کسانی که آن‌را دیده‌ایم، ناخودآگاه چهره‌ی آنان در ذهنمان نقش می‌بندد. در این‌جا نیز اگر بتوانیم شمایی هر چند ناقص از سیمای ظاهری ناصر خسرو را بر اذهان تصویر کنیم، دوستدارانش را خالی از لطف نیست. آن‌گونه که از سخنان ناصر برمی‌آید، او در جوانی از هیكلی درشت و تنومند، قامتی افراشته، صورتی زیبا، گونه‌هایی گل‌گون، موهایی به غایت سیاه و چشمانی بسیار بینا و پرسو برخوردار بوده است. ابیات زیر مؤید این مدعاست که در برخی از آن‌ها از پیری و از دست دادن طراوت جوانی شکوه می‌کند:

خمیده گشت و سست شد آن قامت چو سرو
بی‌نور ماند و زشت شد آن صورت هژیر
(دیوان/۱۰۳)

نفسم چون نال بود و جسم چون کوه
کوه شد آن نال و نال که به تبدل
(دیوان/۳۴۱)

تازه رویم به مثل لاله نعمان بود
گاه پوسیده شد آن لاله نعمانم
(دیوان/۱۹۶)

گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژندست
منگر به درشتی تن وین گونه احمر
(دیوان/۵۱۱)

تا بر سرت نگشت بسی تیر و نوبهار
چون پر زاغ بود سرو قامتت چو تیر
(دیوان/۱۰۱)

تیره است و مناره می‌بیند آن چشم که موی دیدی از دور
(دیوان/۳۱۹)

علاوه بر این سفرهای طولانی ناصر خسرو نیز روشن می‌سازد که او دارای بدنی سالم و نیرومند بوده است.

۲- وضع روحی

گر چه ناصر خسرو در پیری، به شادی دوران جوانی و روحیه با نشاط خود اشاره کرده با حسرت از آن دوران یاد می‌کند اما به نظر می‌رسد این شادی‌ها بیش‌تر مربوط به زمانی است که او بسیار جوان بوده و در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده و هیچ دغدغه‌ی خاطری نداشته، هم‌چنین دورانی که در دربار غزنویان مخصوصاً مسعود غزنوی از احترام و منزلت والایی برخوردار بوده است. ابیات زیر اشاره به شادی و نشاط روزگار جوانی او دارد:

آن روز قسوی و شاد بودم و امروز ضعیف و سوگوارم
(دیوان/۱۷۲)

ای گشت زمان زمن چه می‌خواهی؟ نیزم مفروش زرق و روباهی ...
همراه شادی تو با من و یکسر شادی و نشاط و روز برناهی
(دیوان/۱۰۵)

شاد میادا جهان هگزر که او کرد شادی و عز مرا بدل به غم و ذل
(دیوان/۳۴۱)

در پی مرگ مسعود غزنوی، روی کار آمدن محمد و افول دولت غزنوی و گسترش قدرت سلجوقیان، ناصر به خدمت امیر سلجوقی در می‌آید؛ اما گویا خان سلجوقی آن‌طور که شاعر انتظار داشته با او برخورد نمی‌کند. (تصویری از ناصر خسرو/۱۶۶). به گفته‌ی علی دشتی، ناصر «نه تنها حسن استقبالی نمی‌بیند؛ بلکه با نوعی بی‌اعتنایی و تحقیر روبه‌رو می‌شود.» (همان/۵۹). روح شاعر تحت تأثیر بی‌اعتنایی‌های امیر سلجوقی چغری بیگ، آزرده گشته و این آزرده‌گی او را به تفکر وا می‌دارد. این امر نقطه‌ی عطفی است در تحول فکری ناصر. (همان/۱۶۸).

ناصر خسرو، بارها در دیوانش انزجار و نارضایتی خود را از غلبه‌ی ترکان سلجوقی بر خراسان، که آن‌ها را در این امر محق نمی‌داند، ابراز کرده است؛ می‌توان گفت از روحیه‌ی شاداب و پر نشاط شاعر در انتهای دوره‌ی نخست زندگی او که مصادف با این دوران است، خبری نیست. البته علاوه بر برخورد نامناسب خان سلجوقی که موجبات غم و اندوه ناصر را

فراهم آورده، بحران‌های روحی ناشی از شک و تردید شاعر نسبت به معتقدات مذهبی او را نیز نباید از نظر دور داشت. بیت زیر، اگر چه مربوط به هنگامی است که شاعر سفر خود را برای دستیابی به حقیقت آغاز کرده اما از نظر زمانی با دوره‌ی مورد بحث ما چندان فاصله ندارد و از روحیه‌ی ناشاد شاعر خبر می‌دهد:

گفتم که مرا نفس ضعیف است و نژندست منگر به درشتی تن وین گونه احمر
(دیوان/۵۱۱)

نکته‌ی قابل ذکر دیگر آن است که در خواب معروف ناصر خسرو، آن‌جا که کسی خطاب به او می‌گوید: «چند خواهی خوردن از این شراب...» ناصر جواب می‌دهد: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند.» (دیوان/۲). پاسخ ناصر بیان‌گر این حقیقت است که شاعر از غم و اندوه رنج می‌برده است.

۳- وضع مالی

گر چه ناصر خسرو در دیوان مکرراً به رفاه و آسایش خود در جوانی به‌واسطه‌ی برخورداری از ساز و برگ دنیایی و اسباب تجمل، اشاره کرده اما به‌نظر می‌رسد از نظر مادی همیشه کاملاً تأمین نبوده و آن‌طور که خود می‌گوید، همواره منتظر بوده تا توان‌گران او را چیزی آرند:

چشم‌ت همیشه مانده به دست توان‌گران تا اینت پانذ آرد و آن خز و آن حریر
(دیوان/۱۰۲)

شاید شاعر در بیت فوق به رشوه‌گیری‌های خود در جوانی اشاره می‌کند که باز می‌تواند گواه آن باشد که او به داشته‌ها قانع نبوده است. ذکر این نکته لازم است که ناصر خسرو آن‌طور که خود اذعان می‌دارد، بسیار حریص و آزمند بوده و شاید از این جهت هرگز نمی‌توانسته به آن‌چه در اختیارش بوده راضی باشد؛ اما مطالعه‌ی قصیده‌ای که ابیاتی از آن در ذیل ذکر می‌شود، روشن می‌سازد که ناصر به واقع در دوره‌ای از حیات دچار تنگ‌دستی شده که این امر او را به ستوه آورده و ناچار با ثنا به درگاه پادشاه شده اما به دنبال ناامیدی از مدد مادی شاه به اهل طیلسان و عمامه روی آورده، بدان امید که مانند آن‌ها از دست جهل و فقر، در امان باشد؛ اما زمانی که در می‌یابد که مال و زهد این طایفه نیز، جز رشوه و ریا نیست به خلیفه‌ی فاطمی متوسل می‌شود و به قول خود با فرشتگان آشنا می‌شود.

... پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستوروار مر او را چرا شدم ...

یک چند گاه داشت مرا زیر بند خویش
وز رنج روزگار چو جانم ستوه گشت
وز مال شاه و میر چو نومید شد دلم
گفتم چو نامشان علما بود و حال خوب
گفتم، چو رشوه بود و ریا مال و زهدشان
فریاد یافتم ز جفا و دهای دیو
دانی که چون شدم چو ز دیوان گریختم؟
گه خوب حال و بازگهی بی نوا شدم ...
یک چند با ثنا به در پادشا شدم ...
زی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدم ...
کز دست جهل و فقر چو ایشان رها شدم...
ای کردگار باز به چه مبتلا شدم؟
چون در حریم قصر امام اللّوا شدم
ناگاه با فریشتگان آشنا شدم
(دیوان ۹-۱۳۸)

شاهد دیگر در اثبات این مطلب که شاعر از وضع معیشتی خود چندان راضی نبوده، عبارتی از آغاز سفرنامه است، آن جا که می گوید: «به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توان‌گری حقیقی دهد». (سفرنامه ۱/). بدیهی است توان‌گری حقیقی می‌تواند معنای دیگری غیر از غنای مالی را به ذهن متبادر سازد؛ اما در بعضی نسخ سفرنامه، واژه‌ی «حقیقی» وجود ندارد (سفرنامه/زیرنویس صفحه‌ی ۱). خانم هانسبرگر نیز در کتاب خود در این باره چنین می‌نویسد: «واژه‌ی فارسی که او در تقاضای خود به کار می‌برد، توان‌گری است که در آن مفهوم قدرت و ثروت با هم تلفیق شده است.» (ناصر خسرو، لعل بدخشات/ ۸۳ و تصویری از ناصر خسرو/ ۱۶۹).

۴- تحصیلات و اطلاعات علمی

برخی از محققان بر این باورند که ناصر خسرو تحصیلات مدرسه‌ای نداشته و گروهی به عکس این نظریه معتقدند؛ اما از آن جا که می‌دانیم او در جوانی دبیری فاضل بوده و در دربار پادشاهان بزرگ خدمت می‌کرده و مطالعه‌ی آثار او نیز اطلاعات فراوانش را در زمینه‌های مختلف چون ریاضی، طب، ادبیات، موسیقی و افکار یونانیان و... نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که او در کودکی و نوجوانی، علوم متداول زمان خود را آموخته بوده است. (برگزیده اشعار ناصر خسرو ۹-۸ و ناصر خسرو، لعل بدخشان/ ۱۹).

زندگی درباری ناصر خسرو، او را از پرداختن به کارهای علمی باز نداشته، او در چهل و دو سالگی، مردی بسیار دانشمند و آشنا به علوم زمان خود بوده است. (ناصر خسرو و اسماعیلیان/ ۱۷۳).

به نامم نخواندی کس از بس شرف ادیبم لقب بود و فاضل دبیر

ادب را به من بود بازو قوی به من بود چشم کتابت قریر ...
 دبیری یکی خسرود فرزند بود نشد جز به الفاظ من سیر شیر ...
 مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر
 (دیوان/۱-۴۰۰)

ناصر خسرو در بیت اول خود را ملقب به ادیب و فاضل می‌داند.
 در قدیم، ادیب به کسی گفته می‌شد که به دو زبان عربی و فارسی مسلط بود و
 فاضل کسی را می‌گفتند که نسبت به علوم زمان خود آشنایی داشت. این عبارت در گذشته
 معروف بود که: «الادیبُ الَّذی یَعْلَمُ مِنْ کُلِّ عِلْمٍ بَطْرَفٍ» (غلام محمد/۱۴۹). آن‌طور که
 ناصر خسرو می‌گوید بعد از سفر مصر و آشنا شدن با فاطمیان علم او بسیار فزونی گرفته
 به‌طوری‌که بعدها اطلاعات علمی دوره‌ی نخست زندگی خود را در مقایسه با آن‌چه نزد
 فاطمیان فراگرفته بسیار ناچیز ارزیابی می‌کند.

کنون زان فزونم به هر فضل و علم که طبعم روان است و خاطر منیر ...
 از این قدر کامروز دارم به علم نبوده ستم آن روز عشر عشر
 (دیوان/۴۰۱)

امام تمام جهان بوتمیم که بیرون شد از دین بدو تاروتم...
 ز دانش مرا گوش دل بود کسر ز گوشم به علمش برون شد صمم
 دل از علم او شد چو دریا مرا چو خوردم ز دریای او یک فخم
 (دیوان/۴-۶۳)

نکته‌ی قابل ذکر این است که مطالعات بعدی ناصر خسرو بیش‌تر در زمینه ادیان و
 مذاهب، کلام، فلسفه، ملل و نحل بوده و در موارد بسیار منظور شاعر از کسب علم در این
 دوران، علم دین است و آن هم دین اسماعیلی.

۵- شغل

ناصر خسرو، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان خدمت می‌کرده
 و به کارهای دیوانی مشغول بوده و احتمالاً متصدی امور مالیاتی بوده است. (ناصر خسرو،
 لعل بدخشان/۱۹ و تاریخ ادبیات ایران/۴۴۶). خود در سفرنامه می‌گوید: «من مردی دبیرپیشه
 بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و
 مدتی در آن شغل مباشرت نموده، در میان اقران شهرتی یافته بودم.» (سفرنامه/۱).

۶- مذهب

درباره‌ی نوع مذهب شاعر در دوره‌ی مورد بحث، نظریات مختلفی وجود دارد. ایوانف معتقد است، ناصر خسرو شیعه‌مذهب بوده و پیش از آن که سفر معروف خود را آغاز کند، در خراسان به مذهب اسماعیلی در آمده بوده؛ نام‌برده برای اثبات نظر خود دلایلی آورده است؛ اما دکتر دبیر سیاقی عقیده دارد که گرایش ناصر به مذهب اسماعیلی، پیش از سفر مصر، امری قطعی نیست. برخی نیز بر این باورند که چون ناصر خسرو با دربار غزنویان و سلجوقیان ارتباط داشته و مذهب عام اهل خراسان در آن زمان تسنن بوده، او نیز در این دوره از زندگی، اهل سنت بوده است. (برگزیده اشعار ناصر خسرو/ ۱۱-۱۰ و تحقیقی در احوال ناصر خسرو/ ۱۱).

۷- موقعیت اجتماعی و درباری

ناصر خسرو، بارها به حضور خود در دربار و جایگاه و منزلتی که نزد شاه و وزیر داشته، اشاره می‌کند. او هنوز به سن سی سالگی نرسیده بود که به درگاه پادشاه غزنوی راه یافت. (با کاروان حله/ ۸۷).

در جوانی در دربار محمود غزنوی و پسرش مسعود و مدتی نیز در دربار چغری بیک برادر طغرل سلجوقی خدمت می‌کرد. [تحقیقی در احوال ناصر خسرو/ ۱۱]. به نظر می‌رسد ناصر خسرو در دربار غزنویان مخصوصاً مسعود از موقعیتی ویژه برخوردار بوده است. (تصویری از ناصر خسرو/ ۸-۱۶۶).

دستم رسید بر مه ازیرا که هیچ وقت
بی من قدح به دست نگیرد همی امیر
پیش وزیر با خطر وحشتمم از آنک
میرم همی خطاب کند «خواجه خطیر»
(دیوان/ ۱۰۲)

همان ناصرم مژن که خالی نبود
ز من مجلس میر و صدر وزیر
(دیوان/ ۴۰۰)

بسی دیدم اجلال و اعزازها
ز خواجه‌ی جلیل و امیر اجل
(دیوان/ ۴۶۱)

شاعر، علاوه بر آن که در دربار از جایگاه رفیعی برخوردار بوده، در اجتماع نیز موقعیت نسبتاً مناسبی داشته و خود می‌گوید، تا آن زمان که هنوز افسری از دین بر سر نهاده بود، هر بی‌افساری مطیع و بنده او بود و تا زمانی که هنوز سری پرخمار داشت، دیگران غم‌خوارش بودند و بر او شفقت می‌کردند و این‌ها همان‌اند که بعدها چون مار و کژدم او را می‌آزارند.

تا پرخمار بود سرم یکسر مشفق بدنند بسر من و غم‌خواره
 و اکنون که هوشیار شدم، بر من گشتند مار و کژدم جراره
 (دیوان/۳۹۷)

مرا تا بر سر از دین آمد افسر رهی و بنده بسد هر بی فساری
 (دیوان/۲۷۲)

۸- ویژگی های اخلاقی و شخصیتی

۸-۱- پیر عقلی بی‌خرد

دیوان ناصر خسرو، آکنده از ستایش خرد است؛ اما باید دانست خردی که مورد ستایش شاعر قرار گرفته، مطلق و مجرد نیست بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به علم و علم نیز وسیله‌ای برای رسیدن به معرفت، سپس ایمان آوردن به ذات صانع و در نهایت این ایمان باید به اعتقاد به مذهبی که ناصر خسرو به آن معتقد است، منجر شود. (تصویری از ناصر خسرو/۱۲۹ و چند گفتار در فرهنگ ایران/۱۱۳ به بعد). بنابراین، آن خردی که نفس سخنور شاعر در چهل و دو سالگی جوینده آن گشته، به همین معنی است. پیموده شد از گنبد بر من چهل و دو جویمان خرد گشت مرا نفس سخنور
 (دیوان/۵۰۸)

ناصر خسرو در بیتی، خود را از دریغ خوردن بر گذر ایام جوانی بر حذر می‌دارد؛ چرا که در آن روزگار هنوز چشم خرد او باز نشده بوده است؛
 به جوانی چو نشد باز مرا چشم خرد شاید ار هرگز بر روز جوانی تنوم
 (دیوان/۴۳۱)

بنابراین، خرد در معنی مورد نظر ناصر خسرو آن است که او در جوانی از آن بی‌بهره بوده است و گر نه، شاعر جوان به واسطه‌ی یاران خویش از آن عقل و خرد تدبیرگر در امور دنیوی بهره‌مند بوده است:

مرا بود حاصل ز یاران خویش به شخص جوان اندرون عقل پیر
 (دیوان/۴۰۱)

۸-۲- مردم آزاری از نسل ازدها

گر چه ناصر خسرو، گه‌گاه در دیوان به خطا و لغزش‌هایی که در جوانی مرتکب شده اشاره می‌کند، با وجود این، چهره‌ی انسانی مردم‌آزار از او در اذهان ترسیم نمی‌شود؛ اما

آن‌طور که خود می‌گوید، در این زمینه چنان گوی سبقت را ربوده بوده که گویی از نسل ازدها بوده است:

یک چند پیش‌گاه همی دیدی در مجلس ملوک و سلاطینم
 آزرده ایسن و آن به حذر از من گفتمی مگر نژاده‌ی تنینم
 (دیوان/۱۳۵)

۸-۳- حریصی جهان‌گرد

شاعر، بارها می‌گوید که در دوره‌ای از حیات، شخصی بسیار حریص و آزمند بوده:
 بسی رقتم پس از اندر این پیروزه گون پشکم کم آمد عمر و نامد مایه آز و آرزو را کم
 (دیوان/۷۹)

اسپ آرت سوی بدبختی برد زمین بخت بد فرو نه زین عقال
 من بر ایسن مرکب فراوان تاختم گرد عالم گه یمین و گه شمال
 زین سواری حاصلی نامد مرا چیز که تشنه‌ی محنت و گرد ملال
 (دیوان/۷۳)

شاعر در قصیده‌ای می‌گوید زمانی که دهر او را بر مرکب سرکش طمع نشانده بوده، حکیمی او را دیده و به دلالت او موفق شده با افسار عقل این مرکب را رام سازد. با توجه به ابیات بعدی قصیده، به نظر می‌رسد مراد او از این حکیم خلیفه‌ی فاطمی «مستنصر» و چه بساالمؤید فی‌الدین شیرازی باشد. اگر این حدس درست باشد، بیان‌گر این حقیقت است که ناصر، زمانی که خدمت این خلیفه رسیده، هنوز گرفتار دیو حرص و طمع بوده است.

مرا دید بر مرکبی تند و سرکش حکیمی کریمی امامی همامی
 چرا گفت کاین را لگامی نسازی که با آن آزو نیز ناید دلامی
 ز هرکس بچستم فساری و قیدی بهر رایضی نیز دادم پیامی
 نشد نرم و ناسود تا برنکردم به سربر مراو را زعقل اوستامی
 کنون هر حکیمی به اندیشه گوید که هرگز ندیدم چنین نرم و رامی
 طمع بود آنکه هم همی تاخت هر سو شب و روز با من همی زد لطمای
 (دیوان/۱۵)

ناصر خسرو، خدا را سپاس می‌گوید که این خصلت ناپسند در کهن‌سالی در او رو به کاستی نهاده است:

صد شکر خداوند را که آزم کم شد چو فزون شد شمار سالم
 (دیوان/۳۲۳)

۸-۴- معتمد به باورهای رایج میان مردم

واقعیت این است که آنچه ناصر خسرو در ابتدای *سفرنامه*، راجع به خود به رشته تحریر درآورده است، اگر چه چند سطری بیش نیست اما بسیاری از زوایای فکری و شخصیتی شاعر را آشکار می‌سازد از جمله آن‌جا که می‌گوید: «در آن روز قرآن رأس و مشتری بود - گویند که هر حاجت که در آن روز خواهند باری، تعالی و تقدس، روا کند - به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم ...» (سفرنامه/۱). مبین آن است که ناصر خسرو به باوری که میان مردم شایع بوده، اعتقاد داشته است هر چند امکان داشته آن، خرافه‌ای بیش نباشد. ادامه‌ی مطلب نیز می‌تواند مؤید این مدعا باشد.

«... هنوز بدو نداده بودم که او همان شعر بعینه آغاز کرد. آن حال به فال نیک گرفتیم و با خود گفتیم: خدای، تبارک و تعالی، حاجت مرا روا کرد.» (همان/۲-۱).

۸-۵- غافل خفته در آغوش روزگار

ناصر، بارها در دیوان از این که در جوانی در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برده و روزگار او را فریفته و شکار خود ساخته بوده، یاد کرده است. طبق گفته‌های او، عامل بیدار کننده او از این غفلت، آشنایی با امام و حکیمی در قاهره بوده است.

ای گشت زمان زمن چه می‌خواهی؟ نیزم مفروش زرق و روباهی...
من بر ره این جهان همی رفتم از مکر و فریب و غدر تو ساهی
(دیوان/۱۰۵)

زیرا که جهان چو این و آن را یک چند گرفته بد شکارم
من خفته به جهل و او همی برد با ناز گرفته در کنارم
(دیوان/۱۷۲)

بر من ازین پیش روا کرده بود هم‌چو بر این قافله دنیا دلام
از پس خویشم چو شتر می‌کشید چشم به کوبین و گرفته زمام
منش ندیدم نه برستم ازو جز به بزرگی و جلال امام
(دیوان/۳۹۲)

مراد از امام در بیت اخیر، مستنصر بالله است که چند بیت بعد از او نام برده است.

در ابیات زیر نیز شاعر به فریب خوردگی خود اشاره کرده، از آگاه کننده خود با عنوان «بزرگ حکیمی به قاهره» یاد می‌کند که ممکن است منظور از آن «مؤید فی‌الدین» (حجت جزیره‌ی فارس) و یا «مستنصر» خلیفه‌ی فاطمی باشد.

با بی‌قرار دهر مجو، ای پسر، قرار عمرت مده به باد به افسوس و قرقره ...
 من زرق او خریدم و خوردم به روی او زاد عزیز خویش و تهی کرد تو بره
 آخر به قهر او خبرم داد، هم‌چنین از مکر او، بزرگ حکیمی به قاهره
 (دیوان/۲۶۹)

۸-۶- حقیقت‌جویی برهان طلب

بسیاری از محققانی که راجع به ناصر خسرو سخن گفته‌اند، او را دارای ذهنی جستجوگر و کنجکاو دانسته‌اند. علی‌دشتی معتقد است در کالبد ناصر خسرو، جانی بی‌قرار نهفته بوده که او را در جوانی به سوی کسب دانش و معرفت کشانده و چون این مکتسبات او را قانع نساخته، به سیر و سیاحت پرداخته، با مذاهب گوناگون آشنا شده و با پیروان آن‌ها به بحث نشسته است. در سن رشد و پختگی، این جویندگی در او فزونی گرفته و باعث شده او نسبت به معتقدات رسمی زمان خود دچار شک و تردید شود. (تصویری از ناصر خسرو/۸-۱۷۷ و سرود بیداری/۱۱).

ناصر خسرو، حقیقت‌جویی تقلیدناپذیر است. ادعاهای پوچ و بی‌معنی در نظر او ارزشی ندارد. او بدون برهان، مطالبی را نمی‌پذیرد. در نظر او، فضیلت انسان در آن است که اهل چون و چرا باشد. (در لفظ دری/۵). خود نیز در موارد متعدد به این ویژگی‌ها اشاره کرده است. به سبب آن که ما در این مقاله، دوران نخست زندگی شاعر را مورد بررسی قرار می‌دهیم و در بسیاری از اشعاری که به‌عنوان شاهد مدعا گرد آورده‌ایم، زمان دقیقی را نمی‌توان متصور شد، در این مورد تنها به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم:

وز من بشنو نیک که من هم‌چو تو بودم اندر ره دین عاجز و بی‌توشه و رهبر
 بسیار گشادند به پیشم در دعوی دعوی‌ها چون کوه و معانیش کم از ذر
 بی‌برهان دعوی به سوی مرد خردمند مانده مرغی است که او را نبود پر...
 تقلید نپذیرفتم و بر «اخرنا» هیچ نگشاد دلم گوش و نه دستم سر محبر
 (دیوان/۱۳۳)

تأمل در رؤیای معروف ناصر خسرو نیز در این‌جا خالی از فایده نیست. در این رؤیاء، ناصر هم استدلال می‌کند و هم استدلال‌شخص دیگری را می‌پذیرد. او در جواب کسی که

در خواب او را از شراب‌خواری باز می‌دارد، دلیل عقلی می‌آورد که حکما جز این چیزی دیگر برای رفع اندوه دنیا نتوانستند ساخت و مخاطب او نیز با استدلال به او می‌گوید چگونه امکان دارد چیزی که باعث زایل شدن خرد می‌شود، منشأ خیر باشد و همین استدلال ناصر را قانع می‌سازد. (تصویری از ناصر خسرو/۴-۱۶۳). ادامه‌ی رؤیا نیز جویندگی ناصر را تأیید می‌کند. «گفتم که: من این از کجا آرم؟ گفت: جوینده یابنده بود.» (سفرنامه/۲).

۸-۷- فراخ‌امیدی دراز امل

ابیات زیر، بیان‌گر آن است که ناصر خسرو در جوانی، آرزوهای دور و درازی در سر می‌پرورانده است؛ شاید از این موضوع بتوان به حس کمال‌جویی نهفته در وجود او پی برد. مرا، ای پسر، عمر کوتاه کرد فراخی امید و درازی امل (دیوان/۴۶۱)

فکند پهن بساطی به زیر پای نشاط به عمر کوتاه خود در دراز کرده امل (دیوان/۱۹۲)

۸-۸- مؤمنی سهل‌انگار

دکتر دبیر سیاقی در مقدمه‌ی خود بر سفرنامه چنین می‌نویسد: «شک نیست که ناصر خسرو مردی معتقد و مؤمن و راستگوست و در همه‌ی عمر نیز قطعاً چنین بوده است.» (سفرنامه، مقدمه/۲۶).

علی دشتی نیز معتقد است ناصر خسرو «ذاتاً و بالفطره متدین است» (تصویری از ناصر خسرو/۴-۱۶۳). و روی آوردن او به منکری چون باده‌نوشی را ناشی از تسامح و هم‌رنگ جماعت شدن می‌داند؛ (همان). اما اعترافات شاعر، حاکی از آن است که او در جوانی نسبت به برخی دستورات دینی بی‌توجه بوده، حرام‌خواری می‌کرده، به یتیمان و فقیران کمک نمی‌کرده، زکات نمی‌پرداخته، اهل فساد بوده و حب دنیا او را از دین دور ساخته بوده است.

حرام را چو ندانستمی همی زحلال چو سرو قامت من در حریر بود و حلال... دوان به سوی من از هر سوی حلال و حرام چو سیل تیره و پرخس به پستی از سرتل (دیوان/۱۹۲)

یک سال برگذشت که زی تو نیافت بار خویش تو آن یتیم و نه همسایه ات آن فقیر اندر محال و هزل زبانت دراز بود و اندر زکات دستت و انگشتکان قصیر...

دین را طلب نکردی و دنیا زدست شد هم چون سیوس تر نه خمیری و نه فطیر
 دنیات دور کرد ز دین، وین مثل تراست کز شعر باز داشت ترا جستن شعر
 (دیوان/۳-۱۰۲)

و ز من بشنو نیک که من هم چو تو بودم اندر ره دین عاجز و بی توشه و رهبر
 (دیوان/۱۳۳)

شاعر، به جهت پاک‌طینتی و صداقت به کوتاهی و بی‌توجهی خود در امر دین اعتراف می‌کند؛ و گرنه، چه بسیارند آن‌ها که مدعی تقوا و دین‌داری هستند و یا دست کم متهم به بی‌دینی نیستند ولی آن‌چه که ناصر خسرو، خود را بدان‌ها سرزنش می‌کند، در آن‌ها دیده می‌شود. از عبارتهایی از سفرنامه نیز می‌توان به رابطه‌ی قلبی ناصر خسرو با خداوند پی برد: «به گوشه‌ای رفتم و دو رکعت نماز بکردم و حاجت خواستم تا خدای، تبارک و تعالی، مرا توان‌گری حقیقی دهد.» (سفرنامه/۱). در این‌جا، نشانی از ریا و تظاهر دیده نمی‌شود. ناصر خسرو، به گوشه‌ای دور از چشم دیگران می‌رود تا با خدایش راز و نیاز کند و هم از او حاجت می‌خواهد نه از سلطان سلجوقی. این موضوع، مربوط به زمانی است که شاعر هنوز، برای دیدن خواب معروف خود، رهسپار جوزجانان نشده است. در موارد بسیار دیگر نیز در سفرنامه شاهد ارتباط روحی و معنوی ناصر خسرو با خداوند هستیم که چون به دوره‌ی مورد بحث ما مربوط نمی‌شود، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

۸-۹- فاسدی گنه‌کار

ناصر خسرو در مواردی به فساد و آلودگی خود و ارتکاب اعمال ناشایست در جوانی، اعتراف می‌کند. اما دقیقاً دانسته نیست که منظور او از این فساد و گناه و اعمال زشت چیست، آیا مراد، همان عیاشی، باده‌نوشی، مردم‌آزاری و حرام‌خواری‌هاست یا چیزهایی دیگر؟!

آن کردی از فساد که گر یادت آید آن رویت سیاه گردد و تیره شود ضمیر
 (دیوان/۱۰۲)

تا صورتت نکو بود افعال زشت کردی پس فعل را نکو کن اکنون که زشت گشتی
 (دیوان/۳۶۵)

پیش خردمندند شدم داد خواه از تن خوش خوار گنه کار خویش
 (دیوان/۱۷۸)

۸-۱۰- خوش اقبالی که دنیا به کام اوست

شاعر، در قصیده‌ای که مطلع آن با ناله از صغیر و کبیر اهل خراسان آغاز می‌شود، پس از شکوه از تنهایی و رمیده شدن خویش و بیگانه از او، به افتخارات گذشته و منزلت پیشین خود در دربار شاهان اشاره کرده، به شیوه‌ای تمثیل‌گونه اظهار می‌دارد که بخت و اقبالی که از آن برخوردار بوده، همه‌جا به یاری او می‌شتافته است.

همان ناصرم من که خالی نبود ز من مجلس میسر و صدر و زیر ...
اگر سیر کشتم همی بشکفید به اقبال من نرگس از تخم سیر
(دیوان ۱-۴۰۰)

بیت زیر نیز، بیان‌گر آن است که در جوانی، دنیا به کام شاعر بوده است:

به طبع رفت به زیرم همی جهان جهان چو خوش لگام یکی اسب تیز رو بمثل
(دیوان/۱۹۲)

۹- مشغولیت‌ها

۹-۱- باده‌گساری

شاعر، در آغاز *سفرنامه* و بارها در *دیوان* به باده‌نوشی خود اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد گاه برای عیاشی و خوش‌گذرانی و گاه برای تسکین آلام درونی خود به این کار دست می‌زده است. در کتاب *ناصر خسرو و اسماعیلیان* آمده است: «باید پنداشت که خرابی خراسان در سال‌های اول حکومت سلجوقیان، ناتوانی آنان در استقرار نظم، و بی‌فرهنگی این قوم، ناصر خسرو را که در چهل سالگی مردی دانشمند و به اغلب مکاتب فلسفی و دینی آشنا و خود از درباریان غزنوی بوده و شکوه و جلال دربار آن سلسله را همیشه به خاطر داشته، چنان از زندگی بیزار کرده که خود را به دامان باده‌نوشی و مستی انداخته است.» (ناصر خسرو و اسماعیلیان/۱۷۶).

شاعر، در آغاز *سفرنامه*، در جواب آن کس که در عالم رؤیا، راجع به شراب‌خواری با او صحبت می‌کند می‌گوید: «حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند.» (سفرنامه/۲).

علی دشتی معتقد است شاعر «از راه مسامحه و در نتیجه‌ی معاشرت با یاران، به باده‌گساری روی آورده است.» (تصویری از ناصر خسرو/۱۶۳).

اینک ابیاتی شاهد بر باده‌نوشی‌های ناصر خسرو:

چون خر به سبزه رفته به نوروز و در خزان در زیر رز خزان شده با کوزه عصیر
(دیوان/۱۰۲)

پنداشتم که دهر چراگاه من شده است تا خود ستوروار مر او را چرا شدم
گر جور کرد، باز دگر باره سوی او می‌خواره وار از پس هیهایها شدم
(دیوان/۱۳۸)

۹-۲- پرداختن به خوبچهرگان

گاهی ز درد عشق پس خوبچهرگان گاهی ز حرص مال پس کیمیا شدم
(دیوان/۱۳۸)

و آن یار جفت جوی به گرد تو پوی پوی با جعد هم‌چو قیر و دمیده در و عبیر
(دیوان/۱۰۲)

این ابیات سروده‌ی همان شاعری است که «از عشق بیزار و از غزل گریزان است ...
در تمام دوازده هزار بیت دیوان او، چاشنی عشق و نمک غزل نمی‌توان یافت.» (تصویری از
ناصر خسرو/۲۱).

۹-۳- مطالعه و سخن‌سرایی

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، ناصر خسرو در چهل سالگی، فردی دانشمند و آراسته
به خلیه فضایل بوده، این امر، مبین آن است که او همواره با کتاب سر و کار داشته و مطالعه،
یکی از مشغولیت‌های او در جوانی بوده است؛ هم‌چنین وی، پیش از گرویدن به مذهب
اسماعیلی نیز شعر می‌گفته، اما گویا این اشعار را که شامل هزل، هجو، مدح و یا غزل بوده از
بین برده است. یکی دو قطعه و قصیده در نسخه‌ی تصحیح شده‌ی تقوی از دیوان هست که
در نسخه‌ی مبنوی و دکتر محقق دیده نمی‌شود و به علت معانی و مضامین خاصی که در
آن‌هاست به‌نظر می‌رسد محصول دوران قبل از سفر مصر باشد. (تصویری از ناصر خسرو/۹-۴۸
و ۱۶۸ و پاره سمرقند/۱۰۰-۹۹).

ابیاتی که در زیر می‌آید، روشن می‌سازد که شاعر در جوانی از زبان فصیحی برخوردار
بوده و الفاظ و معانی را در تصرف و اختیار داشته اما از این قوه‌ی سخنوری، بیش‌تر در جهت
هزل‌گویی و وصف زیبارویان بهره می‌برده است.

گفتی که خلق نیست چو من نیز در جهان هم شاطر و ظریفم و هم شاعر و دبیر
معنی به خاطر من در و الفاظ در دهان هم‌چون قلم به دست من اندر شده است اسیر

بر هزل وقف کرده زبان فصیح خویش بر شعر صرف کرده دل و خاطر منیر
(دیوان/۱۰۲)

یک چند به زرق شعر گفتی بر شعر سیاه و چشم ازرق
(دیوان/۴۵۱)

۹-۴- سفر

اشارات متعددی در *سفرنامه* و *دیوان* دیده می‌شود، حاکی از آن که ناصر خسرو پیش از سفر معروف خود، به سفرهای دیگری نیز رفته بوده است، از جمله در *سفرنامه* درباره‌ی «فوطه‌ای از صوف گوسفند» که در عربستان می‌بافند، می‌گوید: «مثل آن نه به لهاوور دیده و نه به ملتان» و در جای دیگر از *سفرنامه* می‌گوید که: «در بلاد عرب و عجم و هند و ترک بوده»؛ برخی عبارات‌های کتاب وجه دین روشن می‌سازد که مسافرت ناصر خسرو به هند به منظور آشنایی با مذاهب مختلف محلی صورت گرفته است. (ناصر خسرو و اسماعیلیان/۱۷۳ دیوان، مقدمه سیدحسن تقی زاده/۱۴).

دکتر جلال متینی، بر این باور است که مقصود ناصر خسرو از مسافرت‌ها و نشست و برخاست با اقوام مختلف، دستیابی به سرچشمه‌ی حقیقت بوده که سرانجام بر اثر خوابی که در جوزجانان می‌بیند، برای دست یافتن به حقیقتی که سال‌ها در پی آن بوده، راهی مکه می‌شود. (یادنامه ناصر خسرو/۸-۴۶۷).

۹-۵- خوش‌گذرانی و زندگی ستورانه

شاعر، بارها از خوش‌گذرانی‌ها و عیاشی‌های دوره‌ی جوانی یاد کرده است؛ باده‌نوشی و پرداختن به زیبارویان، برخی از مشغولیت‌های او بوده که بدان‌ها اشاره شد؛ علاوه بر آن، گوش سپردن به نوای موسیقی، پوشیدن لباس‌های زیبا و فاخر، توجه به تجملات در ساز و برگ دنیایی، برخی دیگر از اموری است که او را سرگرم می‌داشته است. ناصر خسرو، دشنام دهنده‌ای جسور و بی‌باک اما عادل و منصف است؛ او هم‌چنان که دشمنان و مخالفان خویش را بارها ستور نامیده، شخص خود را نیز به سبب طرز خاص زندگی و توجه‌ی بی‌اندازه به لذایذ حیوانی، به ستور تشبیه کرده است.

با ناز و بی‌نیاز به بیداری و به خواب بر تن حریر بودت و در گوش بانگ زیر
(دیوان/۱۰۲)

آهو خجل ز مرکب ره‌وارم طاووس زشت پیشش نمسد زینم
(دیوان/۱۳۵)

ز اول چنانست بود گمان کاندر این جهان کاریت جز که خور نه قلیست و نه کثیر
 از خورد و برد و رفتن بیهوده هر سوئی اینند سال بود تنت چون ستور پیر
 (دیوان/۱۰۱)
 پنداشتم که دهر چراگاه من شدهست تا خود ستوروار مرا ورا چرا شدم
 (دیوان/۱۳۸)

نتیجه گیری

بر اساس آنچه گفته شد، تصویر مردی تنومند و جسیم، بلند بالا، با چهره‌ای زیبا و باطراوت، گونه‌هایی گلگون و گیسوانی سیاه در ذهن ترسیم می‌شود که جامه‌هایی فاخر بر تن دارد و با زبانی فصیح و سخنور و بهره‌مند از علوم متداول زمان خود، در دستگاه اداری حکومت غزنویان و سپس سلجوقیان به کارهای دیوانی مشغول است. در دربار، مخصوصاً نزد مسعود غزنوی از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار است و شاه، بی او پیاله بر نمی‌گیرد. با مردم کوچه و بازار نیز مشکلی ندارد و همه یار و غم‌خوار اویند، زندگی عادی و روزمره‌ی خود را با مطالعه، تفریح و خوش‌گذرانی، می‌گساری، پرداختن به زنان، سیر و سفر و سرودن شعر در مدح و هزل و وصف زیبارویان سپری می‌کند. دنیا بر وفق مراد اوست. از نظر معیشتی نیز تا حدودی در رفاه است؛ اما در این زمینه گاه دچار مشکل می‌شود و زمانی به شدت تنگ‌دست می‌شود، به طوری که با ثنا به درگاه شاه روی می‌آورد ولی طرفی نمی‌بندد؛ سپس به اهل طیلسان و عمامه متوسل می‌شود تا از فقر و جهل در امان باشد؛ اما به مطلوب خود دست نمی‌یابد. او حریصی است دل‌باخته‌ی دنیا و آرزوهای دور و درازی در سر می‌پروراند. در زمینه‌ی مذهب، هم‌رنگ جماعت است و تعصب خاصی ندارد چندان در اجرای دستورات دینی خود را مقید نمی‌داند و در این مورد، گاه سهل‌انگاری می‌کند. از مردم‌آزاری، حرام‌خواری و آلوده شدن به گناه، ابایی ندارد. به درماندگان اطراف خود نمی‌اندیشد و آنان را یاری نمی‌رساند؛ با وجود این، رابطه‌ی قلبی او با خداوند محفوظ است. دارای روحی حساس و ناآرام و ذهنی کنجکاو و جستجوگر است. اهل استدلال است و هیچ چیز را بی‌دلیل نمی‌پذیرد. پرسش‌هایی در ذهنش نقش می‌بندد و او را به تفکر وادار می‌کند. برای یافتن پاسخ‌ها، گاه به سفر می‌رود. هر چه به دوران میان‌سالی نزدیک‌تر می‌شود، حس جستجوگری در او فزونی می‌یابد. تغییر اوضاع و روی کارآمدن سلجوقیان، به کلی ذهن او را آشفته می‌سازد. در دربار امیر سلجوقی، موقعیت پیشین را ندارد. برخوردار نامناسب خان سلجوقی و

بی‌اعتنایی‌های او به همراه اوضاع بد اجتماعی، او را بیش‌تر به تفکر وا می‌دارد به طوری که دچار بحران‌های روحی شده، گاه برای تسکین خود می‌گساری می‌کند. هر چه بیش‌تر می‌گذرد اوضاع او دگرگون‌تر می‌شود، آن‌گونه که در معتقدات مذهبی خود و مردم اطرافش دچار شک و تردید می‌شود. او در جستجوی حقیقت است و همه چیز برای یک تحول درونی و آغاز یک زندگی جدید مهیا می‌شود تا بالاخره با دیدن خوابی سهمگین که انعکاس انفعالات نفسانی اوست وارد مرحله‌ی دیگری از حیات خود می‌شود.

منابع

- ۱- برتلس، آبی، *ناصر خسرو و اسماعیلیان*، ترجمه‌ی آرین‌پور، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
- ۲- تقی‌زاده، سیدحسین، *تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی*، به کوشش عزیزا... علیزاده، چ ۱، فردوس، ۱۳۷۹.
- ۳- درگاهی، محمود، *سرود بیداری* (بررسی و تفسیر سخن، اندیشه و آیین ناصر خسرو)، چ ۱، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۴- دزفولیان، کاظم، *در لفظ دری*، چ ۱، طلایه، ۱۳۷۵.
- ۵- دشتی، علی، *تصویری از ناصر خسرو*، به کوشش مهدی ماحوزی، جاویدان، ۱۳۶۲.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، چ ۶، علمی، ۱۳۷۰.
- ۷- صفاء ذبیح ...، *تاریخ ادبیات ایران*، چ ۱۰، ۱۳۶۹.
- ۸- طاهری مبارکه، غلام محمد، *برگزیده قصاید ناصر خسرو*، چ ۱، سمت، ۱۳۸۲.
- ۹- غلامرضایی، محمد، *برگزیده اشعار ناصر خسرو*، جامی، ۱۳۷۵.
- ۱۰- مسکوب، شاهرخ، *چند گفتار در فرهنگ ایران*، چ ۱، چشم و چراغ، ۱۳۷۱.
- ۱۱- مسلمانیان قبادیانی، رحیم، *پاره سمرقند* (بازشناخت حکیم ناصر خسرو به راهنمایی آثارش)، چ ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- ۱۲- ناصر خسرو، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۳- ———، *دیوان اشعار*، با مقدمه‌ی سیدحسین تقی‌زاده، چ ۴، نگاه، ۱۳۸۴.
- ۱۴- ———، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، ۱۳۷۰.
- ۱۵- هانسبرگر، آلیس سی، *ناصر خسرو، لعل بدخشان*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۰.
- ۱۶- متینی، جلال، *یادنامه ناصر خسرو*، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۵.